



رفتار در بستر فرهنگ

احسان بدیعی راد

دانشجوی کارشناسی دانشگاه فرهنگیان مازندران
Ehsanrad9090@yahoo.com

مهديه طالبي

دانشجوی کارشناسی دانشگاه فرهنگیان قزوین
mahdieh.talebi2000@gmail.com

چکیده

این مقاله به بررسی فرهنگ و رفتار و علاوه بر آن به بررسی و شناسایی عوامل موثر بر فرهنگ نیز می پردازد و تلاش می کند که به این پرسش ها پاسخ دهد: آیا رفتارها فرهنگ را شکل می دهد؟ و یا فرهنگ رفتارها را شکل می دهد؟ ارزشهای انسانی چگونه توسط بشریت یافت شد؟ و اینکه عقل چگونه آنها را تعیین و تفکیک کرد؟ نقش باور در روند انتخاب فرهنگ چیست؟ افراد جامعه چطور باید فرهنگ را کسب کنند؟ آیا آموزش در فرآیند کسب فرهنگ نقشی دارد؟ برای پاسخ به این پرسشها، مبنا، تئوریهای ذهنی قرار گرفته شده است و برای بسط دادن و مشهود کردن آن از شبکه جهانی اینترنت استفاده شده است و برای این امر عمل فیش برداری از منابع صورت گرفته شده و آنها به صورت کاربردی در متن قرار داده شد. در نهایت به این امر دست یافته شد که بشر در ابتدا با رفتار و عملکرد خودش هنجارها را شکل داده و به تبع آن ارزشهای انسانی را یافته است و عقل با بررسی آن ارزشها، خوبی و بدی را تعیین میکند و با یاری باورها، قوانین بشری را شکل داده است، به عبارت دیگر ارزشها فرهنگ را می سازد، عقل آنها را دسته بندی میکند و سرانجام باورها یکی را انتخاب می کنند. اگر در این فرآیند کسب فرهنگی و بازخورد رفتار بشر، آموزش صحیح وجود داشته باشد، فرهنگ بشر روز به روز تکامل میابد و اگر آموزش، ناصحیح باشد و یا اصلا وجود نداشته باشد فرد کورکورانه فرهنگی را می پذیرد، و با دیدن فرهنگ بیگانه، فرهنگ خودش را کنار می گذارد و خواستار فرهنگ بیگانه می شود، و این امر باعث میشود که هم فرهنگ خودش را از دست بدهد و هم فرهنگی بدست آورد که همسان با فرهنگ بیگانه نیز نباشد. در نهایت هویت خودش را از دست میدهد.

واژگان کلیدی: فرهنگ، رفتار، ارزشهای انسانی، عقل، باور



مقدمه

فرهنگ قلمروی است که در بستر آن بسیاری از رویداد های اجتماعی شکل می گیرد، و رفتار یک رویداد اجتماعی است که خود را وابسته به فرهنگ می داند.

انسانی که در یک جنگل رشد می کند خلق و خوی حیوانی را از خود بروز می دهد و بشری که در شهر رشد کند لاقط در ظاهر رفتار متمدنی را از خودش نشان می دهد. هر دوی آن ها انسان اند اما تفاوت در بستر زندگی آن ها سبب بروز رفتار های گوناگونی شده، به حدی که می توان آن ها از دو گونه متفاوت خلقت پنداشت.

فرهنگ پدیده ای پیچیده است که شامل تمام جنبه های تجربه مشترک توسط بشریت می باشد. از این رو ماهیت فرهنگ مشخص شده است، که تجارب بشری است. انسان موجودی است که ذاتا اجتماعی است و به منظور زیستن نیاز دارد تا مهارت های اجتماعی را کسب کند، بدین منظور گروه هایی را شکل داد ، رفتار هایی را انجام داد و به مرور زمان هنجار هایی را در نظر گرفت تا رفتار ها را با آن تطبیق دهد و همواره در صدد آن بوده تا ارزش و کرامت انسانی را حفظ کند ، بنابراین قبل از آن که فرهنگی بوجود آمده باشد ، رفتار بشری وجود داشت و فرهنگی که امروزه مبنای رفتار بشریت است ، خود ، ساخته رفتار بشر در گذشته است.

بدین صورت که در ابتدا بشر با رفتار های خود به ارزش های انسانی پی برده است و هنجار ها را بوجود آورده که بر مبنای آن قوانین و فرهنگ شکل گرفته است.

صفحات تاریخ را که ورق بزیم به مقوله های دیگری بر میخوریم که روی فرهنگ اثر گذاشته است. علاوه بر ارزش های انسانی، دو مقوله عقل و باور بر روی فرهنگ متاثر است.

بعد از آن که بشر به ارزش های انسانی پی برد با تکیه به عقل خودشان ، جامعه های متمدن را تشکیل دادند و باعث پیشرفت در روابط اجتماعی شدند.

باور ها نیز به دو دسته دینی و غیر دینی تقسیم می شوند که باورهای غیر دینی تکیه بر شیوه های زیستن بشری بر اساس گفته ها و نظریات انسانی دارند و باور های دینی، اساسی الهی دارند. ادیان نیز راهبرد های زندگی را در دستور کار خودشان داشتند که باعث پیشرفت و متحول شدن فرهنگ شدند. افرادی هم که پیرو هر دین هستند ، فرهنگ و به تبع آن رفتار خودشان را هم با آن دین تطبیق دادند. به طور مثال فردی که مسلمان است فرهنگ اسلامی دارد ، و فردی که مسیحی است ، فرهنگ مسیحی دارد.

بنابراین فرهنگ عصاره از سه عنصر ارزش انسانی ، عقل و باور می باشد که در طول تاریخ این عناصر به هم پیوسته اند تا فرهنگ را بوجود بیاورند و به دنبال آن هویت بشری را شکل بدهند.

متن اصلی

ارزش های انسانی

« هر چیزی که در زندگی روزمره ما مهم بشود ، ارزش پیدا می کند. » (Umar Farooq, 2011) در اینجا سوالی مطرح می شود که خواستگاه اصلی این چیزهای مهمی که در زندگی روزمره ما به ارزش تبدیل می شود چیست؟

نیاز های زیستی انسان از این دسته ارزش ها نمی تواند باشد چرا که این نیاز ها برای جسم انسان ها است (البته تا حدودی بر روان آدمی نیز تاثیر گذار است) که با حیوانات در اشتراک است. اما رخداد های اجتماعی است که ، ارزش های انسانی را شکل می دهد. به طور مثال چند کودک بی خانمان در شرایط سختی زندگی می کنند و به آن ها آسیب های جسمی و روحی فراوانی می رسد.

افراد جامعه با دیدن آن ها حس ترحم و پذیرش قلبی نسبت به آن ها پیدا می کنند و در صدد آن بر می آیند که سازمانی را تاسیس کنند و این دسته از کودکان را تحت حمایت خود و دیگران قرار دهد و اینچنین ، سازمان هایی نظیر بهزیستی پدید می آید. این حس پذیرش قلبی افراد که در جامعه رخ داده است و به امر مهمی ختم شده است را ارزش انسانی می نامند.

« ارزش کمک میکند تا رفتار هایی قابل قبول در یک جامعه را شناسایی کند. » (Umar Farooq, 2011) به بیان دیگر می توان گفت ارزش عنصری از فرهنگ است که به قضاوت در مورد خوبی و بدی می پردازد و در این بعد از ارزش باید گفت که ارزش ها سبب پدید آمدن هنجار ها می شود.



به طور مثال ارزش اصلی در ژاپن توازن فعالیت های گروهی است و بر این اساس آن ها تاکید زیادی بر روابط اجتماعی دارند و مخالف تضاد های میان فردی هستند (Schneider and Silverman, 2010) به این جهت زمانی که در ژاپن بین افراد مشاجره صورت گیرد آن ها بهترین عملکرد را به وسیله تلاش در جهت کاهش نزاع دارند. (Upham, 1976)

هنجار ها در دو دسته رسمی و غیر رسمی قرار می گیرند. قوانین و مقررات ، هنجار های رسمی و آداب و رسوم ، هنجار های غیر رسمی نامیده می شوند. هنجار ها مدل های رفتاری ما هستند و به ما خوبی و بدی را نشان می دهند. قوانین به ما نشان می دهند که چه کارهایی را باید انجام بدهیم و از انجام چه کارهایی باید خودداری کنیم.

قوانین مسیر های جدی هنجار است که تخطی از آن برای جامعه تهدید حساب می شود و آداب و رسوم به الگوهای رفتار روزمره افراد اشاره دارد که افراد خود را ملزم به انجام آن می دانند.

عقل

عقل انقلاب ها را بپا می کند. در روند انقلاب رنوسانس ، عقل بود که راه نو شدن و تحولات اساسی در صنعت را برای بشر روشن کرد. در انقلاب های سیاسی-اجتماعی نیز عقل اوضاع را در دست داشته است ، به طوری که افراد دیکتاتوری را با عقل و تفکرشان درک کردند و در صدد آن بر آمدند تا حکومت ها بر اندازند و حکومت های دموکراسی را تاسیس کردند.

افراد با تفکر در فرهنگ ، اندیشه و رفتارشان دریافتند که باید انقلابی فرهنگی بوجود بیاورند تا از عصر باستان وارد عصر جدیدی شوند. انقلاب های فرهنگی بشر ، تمدن را بوجود آورد و رفتار مردم را در اصطلاح به رفتار متمدنانه تبدیل کرد. این تمدن نیز باعث شد تا افراد منافع جمع را به منافع خود ترجیح دهند ، نه به این معنا که شخص منفعت خودش را نادیده بگیرد ، بلکه بدین صورت که رفتار و عملکرد فرد در جهتی باشد که سبب جلورفت جامعه شود ، و افراد جامعه همدیگر را بسان یک خانواده بپندارند ، تا با آرامش به زیستن ادامه دهند. سعدی شاعر پارسی زبان ، این تمدن فرهنگی را به زیبایی بیان کرده است : بنی آدم اعضای یک دیگرند * که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی بدرد آورد روزگار * دگر عضو ها را نماند قرار

ارزش اساسی عقل به قوه تمیز آن است. این قوه کمک می کند تا فرهنگ سره از ناسره مشخص شود و به بشر این فرصت را می هد تا دانش صحیح از فرهنگ را درک کند. عقل کار خودش را کرده است ، حال اختیار دست بشر است که پایه رفتاری خودش ، یعنی فرهنگ را از چه تفکر فلسفی انتخاب کند.



باور

باور ها چتر تفکر فلسفی عقل هستند. عقل ، با تجذیه و تحلیل فرهنگ ها ، هستی آن ها را مشخص می کند و فرهنگ های مختلف را در قدرت اختیار انسان قرار می دهد ، ولی چتر اعتقادی، راه را، بر اساس باور فرد انتخاب می کند. گاهی ممکن است این روند انتخاب به مسیر روشنی نرسد ، اما فرد این فرهنگ را انتخاب می کند تا باور خودش را ارضا کند. در این صورت است که تعصبات فرد ، سبب کوری او گشته است و مسیر را ناشناخته انتخاب می کند.

باور ها به دو دسته دینی و غیر دینی تقسیم می شوند. دین ، فرهنگ مختص به خودش را دارد ، که بر اساس تعالیم آسمانی مشخص شده است. ادیان به تنهایی آنقدر گسترده اند که نیازی به مکاتب فلسفی دیگر در طرح سبک زندگی و فرهنگ ندارند. برخی ادیان آنچنان گسترده هستند به حدی که وارد جزئیات بسیار ریز فرهنگی و سبک زندگی شده اند. به طور مثال دین اسلام تعالیمی راجع به رنگ لباس و حتی عطر زدن دارد. مفهوم دین راه زندگی نیز بیان می شود ، به طوری که علاوه بر باورها بر ارزش های انسانی و تعقل نیز اهمیت داده است. به همین سبب ادیان به طور کلی ، فرهنگ محسوب می شوند.

باور های غیر دینی ، مکاتب سیاسی ، اجتماعی و فلسفی را شامل می شود. این نوع از باور ها بر خلاف باور های دینی که گسترده و مستقل بودند و هر کدام به تنهایی فرهنگ خاص خود را داشتند ، هر کدام ، بخشی از فرهنگ جامعه را شامل می شوند. ضمناً هر کدام از مکاتب یک یا تعداد کمی از عوامل فرهنگی را شرح می دهند. مثلاً مکتب دموکراسی صرفاً راجع به مردم سالاری صحبت می کنند و چتر حکومتی را صرفاً نظر مردم می دانند. یا مکتب ایده آلیسم ، آرمانگرایانه اوضاع را می سنجد و به واقعیت توجهی ندارند. بنابراین باور های غیر دینی هر کدام به تنهایی نمی توانند فرهنگ باشند ، بلکه ترکیبی از این باور ها فرهنگ یک جامعه را تشکیل می دهد.

رفتار

رفتار افراد جامعه بر اساس الگوی خاصی است. به طور مثال افراد کشور ژاپن بسیار پر کارند و یا به گفته مارکوپولو مردم چین با یکدیگر بسان یک خانواده رفتار می کنند. این رفتار ها نتیجه و بازخورد الگویی به نام فرهنگ است. افراد جامعه عملکردشان منطبق با فرهنگشان است و علاوه بر آن نحوه اندیشیدن افراد هم بر اساس فرهنگ غالب بر آن مردم می باشد.

افرادی هم که به عنوان جهانگرد ، تاجر یا سیاست مدار وارد کشور دیگری می شوند جهت احترام ، خودشان را تا حدی با فرهنگ آن کشور تطابق می دهند. مثلاً زنانی که وارد کشور جمهوری اسلامی ایران می شوند ، روسری می گذارند.

حال سوالی پیش می آید که اگر افراد خارجی وارد کشوری شوند که با فرهنگ آنجا غریبه اند و خود را با فرهنگ وفق ندهند و بر اساس فرهنگ خودشان رفتار کنند چه اتفاقی خواهد افتاد؟ در ابتدا دو فرضیه پیش می آید. نخست این که فرض بر آن باشد که مردم کشور میزبان جهت کسب فرهنگ خودشان آموزش های صحیح دیده اند. اینچنین جامعه ای با دیدن فرهنگ بیگانه ابتدا آن را تحلیل می کند ، یعنی آن را می سنجد که آن فرهنگ با ارزش های انسانی تطابق دارد یا نه ؟ به کمک قوه تمیز عقل خودشان آن فرهنگ را غربال میکنند و بر اساس باورهایشان آن بخش هایی از فرهنگ بیگانه ، که به جامعه خودشان کمک میکند تا سبب پیشرفت آن شود بر میگزینند و به فرهنگ خودشان می افزایند. همچنین آن بخش هایی را که نا مناسب تشخیص داده اند پس می زنند.

فرض دوم بر آن است که مردم کشور میزبان آموزش های درست برای کسب فرهنگ خودشان ندیده اند و یا حتی اصلاً آموزشی در کار نبوده و در اصطلاح فرهنگ شناسنامه ای دارند. (یعنی طبق فرهنگ اجدادی خودشان عمل می کنند.) اینچنین جامعه ای با دیدن فرهنگ غریبه شیفته نو بودن آن فرهنگ می شود و تمام و کمال پذیرای آن فرهنگ می باشد. این اتفاق به جایی می رسد که فرهنگ آن جامعه بر علیه ارزش همان جامعه صف می کشد و افراد در نهایت از اصل اهداف جامعه خودشان باز میمانند.

نتیجه فرض دوم سبب ایجاد پدیده ای در جامعه می شود که بر اساس آن افراد همان جامعه به تدریج ، هویت خود را از دست می دهند. این پدیده تهاجم فرهنگی نام دارند.

فرهنگ مهمان خواسته یا ناخواسته به عمد یا به سهو وارد کشور میزبان شده است. عدم وجود آموزش و یا آموزش ناصحیح مردم جامعه برای کسب فرهنگ ، این پدیده را به وجود می آورد. پدیده ای که فرهنگ را در مقابل ارزش قرار می دهد.



جلوه ای واضح از تهاجم فرهنگی در کشور جمهوری اسلامی ایران دیده می شود. یکی از ارزش های جمهوری اسلامی حفظ کرامت زن است ، که یکی از راه های آن حجاب می باشد.(پدیده حجاب به پوشاندن برجستگی های بدن زن اشاره میکند و مبنای آن عدم تحریک مردان است که برای همه مردان جز همسر ، پدر ، برادر، عمو و دایی الزامی است.)

زنان بیگانه ای وارد جمهوری اسلامی ایران می شوند که لباس هایی تنگ و چسبان آن ها بر جستگی های بدن آن ها را نشان می داد. برخی از دختران و زنان ایرانی این فرهنگ نو را دیدند و مبهوت آن شدند ، چرا که دلیل حجاب را برایشان روشن نبود. حجاب برخی از آن ها به بد جایبی تبدیل گشت ، که باعث آن شد تا فرهنگ جدید میزبان بر علیه ارزش این کشور شود و اینچنین پدیده تهاجم فرهنگی می تواند پیکره فرهنگی جامعه را و هویت افراد آن جامعه را تخریب و یا متزلزل کند

نتیجه گیری

در این مقاله تلاش شد تا عوامل سازنده فرهنگ شناسایی و بررسی شوند و علاوه بر آن رفتار به عنوان آفرینش فرهنگ نیز بررسی شد. بر این اساس به سه عنصر ارزش های انسانی ، عقل و باور به عنوان عوامل فرهنگ اشاره شد.

بدین صورت که در ابتدا فرهنگی وجود نداشت و افراد تنها برای بقای خودشان تلاش می کردند و رفتارهایی را براین اساس از خود نشان می دادند. به مرور زمان و از روی آزمون و خطا افراد به بایددها و نبایدیهایی برای بقای خودشان دست یافتند و به تدریج بایددها و نبایددها را در جهت رشد بشریت تنظیم کردند که سبب پدید آمدن ارزش های انسانی شد.

بشر با تکامل عقل خودش پا از عرصه تعیین ارزش ها فراتر گذاشت و با تکیه بر قوه تمیز عقل به تعیین و تفکیک درستی و نادرستی ها پرداخت. این نکته حائز اهمیت است که تعیین و تفکیک درستی و نادرستی ها نیز براساس بقا و پایداری بشریت بوده، چرا که بشر ذاتا اجتماعی است و برای زیستن در اجتماع نیاز به قانون دارد که ترکیب ارزش انسانی و عقل این قوانین را وضع کرده است.

رشد عقل به حدی رسید که باور ها در آن شکل گرفت به طوری که باور ها تبدیل به قوی ترین عامل فرهنگی شدند. باور چتر فلسفی- اعتقادی است که عقل را احاطه کرده است و عقل بر اساس باور مسیر راه را انتخاب می کند. یک شخص متدین است و عقل او مسیر دینی را انتخاب میکند و یک شخصی معتقد به دین نیست و عقل او مسیر غیر دینی را برایش انتخاب می کند. اما اگر عقل آزاد گذاشته شود تا بیاندیشد ، راه درست را انتخاب می کند.

این سیر تحول به جایی رسیده است که رفتار در بستر فرهنگ شکل میگیرد. افراد بر اساس ارزش انسانی ، عقل و باورشان ، فرهنگی را انتخاب می کنند ، به عبارت دیگر افراد از این طریق قوانین رفتاری خود را پدید می آورند و بر اساس آن رفتار می کنند ، و لازم است که این فرآیند کسب فرهنگ و به دنبال آن رفتار بشر همراه آموزش جامع و صحیح باشد ، چرا که در غیر این صورت کسب فرهنگ برای افراد جامعه کورکورانه می شود و ادامه دهنده راه ثابت گذشتگان خودشان قرار می گیرند و در یک کلام فرهنگ شناسنامه ای کسب می کنند. افرادی که چنین فرهنگی را کسب می کنند دچار یک آسیب بزرگ می شوند، به طوری که با دیدن یک فرهنگ غریبه چه درست ، چه نادرست مدهوش آن فرهنگ می شوند.

جامی، شاعر این مشکل را در حکایت «زاغی که به شاگردی کبک رفت» در اثر «هفت اورنگ» خویش نوشت که کلاغی، کبکی را دید که به زیبایی حرکت می کرد و کلاغ مات حرکت آن کبک گشت و تصمیم گرفت تا سبک راه رفتن خودش را کنار بگذارد و بر اساس حرکت آن کبک راه برود :

زاغ چو دید آن ره و رفتار را *** و آن روش و جنبش و هموار را
با دلی از دور گرفتار او *** رفت به شاگردی رفتار او
بازکشید از روش خویش پای *** در پی آن کرد به تقلید جای



چنین راهی برای کسب فرهنگ نهایتاً به جایی ختم می شود که ، فرهنگ یک جامعه علیه ارزش همان جامعه بپا خیزد و پدیده تهاجم فرهنگی رخ می دهد که رفتار فرد نه نشانی از فرهنگ اصلی خودش را دارد و نه جلوه ای درست از فرهنگ بیگانه را دارد. جامی ادامه می دهد که :

بر قدم او قدمی می کشید *** وز قلم او رقمی می کشید
عاقبت از خامی خود سوخته *** رهروی کبک نیاموخته
کرد فراموش ره و رفتار خویش *** ماند غرامت زده از کار خویش
این روند آموزشی نا صحیح یا عدم آموزش در نهایت منتهی به جایی می شود که فرد هویت خودش را از دست می دهد.

منابع

- 1- Umar Farooq , 2012 , Element of Culture-Basic Element of Culture , www.studylecturenotes.com
- 2- Umar Farooq , 2012 , What are the five componets of culture, www.reference.com
- 3- Schneider and Silverman , 2010 , The Element of Culture , www.catalog.flatworldknowledg.com
- 4- Upham , 1976 , The Element of Culture , www.catalog.flatworldknowledg.com